

دوفصلنامه پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی

سال ۹، شماره ۲۰، بهار و تابستان ۱۳۹۸

## تحلیل مقایسه‌ای عوامل سازنده ابهام در کتاب سیبویه و ترجمه آن بر اساس عناصر انسجام دستوری

زهرا کرم‌زادگان\*

استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۱/۱۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۵/۲۲)

### چکیده

عوامل انسجام متن به عنوان یکی از دستاوردهای زبان‌شناسی نقش‌گرا، از ابزارهای کاربردی برای سنجش و تحلیل متن به شمار می‌آید. از جمله متونی که از دیرباز مورد توجه جامعه بین‌المللی واقع شده است و در عین حال، به دشواری و دیرفهمی شهره یافته، کتاب سیبویه است. نظر به اهمیت این اثر در مطالعات زبان‌شناسی و ضرورت فهم دقیق و درست آن از یک سو، و اما و اگرهای موجود برای بازگردان این اثر به زبان فارسی از سوی دیگر، این پژوهش می‌کوشد با روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر برش‌هایی از جلد اول کتاب، به کمک ابزارهای انسجام دستوری متن، به شناسایی عوامل سازنده ابهام در این کتاب پردازد. سپس نحوه بررسی انتقال این عوامل را در ترجمه موجود از جلد اول بررسی و تحلیل نماید. یافته‌های پژوهش حاکی از این است که استفاده حداکثری از پتانسیل زبان عربی در به‌کارگیری ضمائر و عبارت‌های اشاری و حذف‌های مکرر، آن را تبدیل به یک شاخصه سبکی نزد سیبویه کرده است و دیرپایی مرجوعات در ارجاعات درون‌متنی با اسباب مختلف، از جمله چندمرجوعی، احتیاج به دانش پیش‌زمینه‌ای، تغییر جنسیت مرجوع، وجود فاصله زیاد بین ارجاع و مرجوع آن و... از سوی دیگر، بسامد بالای ارجاعت برون‌متنی و حذفیات به قرینه‌های معنوی که خود مستلزم حرکت رو به جلو در متن، دانش پیش‌زمینه‌ای و... است، کتاب سیبویه را تبدیل به یک متن دشوار و سراسر مبهم کرده است. در فرایند ترجمه، این صورت‌های زبانی با مرجوعات آن‌ها جایگزین و از ابهام آن کاسته می‌شود، هرچند این رویکرد منجر به محو کردن شاخصه سبکی سیبویه در متن مقصد می‌گردد.

**واژگان کلیدی:** عوامل انسجام دستوری، کتاب سیبویه، عوامل سازنده ابهام، ترجمه کتاب.

---

\* E-mail: Karamzadegan\_z@atu.ac.ir

## مقدمه

زبان‌شناسی نقش‌گرا از رهگذر توجه به نقش‌های زبانی و معرفی زبان به عنوان ابزار ارتباطی، تحولات عمیقی در مطالعات زبان‌شناسی ایجاد کرد. از جمله دستاوردهای این رویکرد، معرفی عوامل انسجام متن است که عنصرهای زبانی یک جمله را به عناصر زبانی دیگر جمله‌ها مرتبط می‌سازد و جملات را از گسستگی خارج می‌کند و نیز با برقراری رابطه بین آن‌ها، متن را شکل می‌دهد. این عناصر که یکی از ابزارهای کاربردی تحلیل متن به حساب می‌آیند، به سطح واژگانی، دستوری و پیوندی تقسیم می‌شوند. در سطح واژگانی، تکرار، هم‌معنایی یا مترادف، تضاد معنایی و شمول معنایی بین واژه یا واژگان یک جمله با جمله یا جمله‌های پیشین با عنوان بازآیی واژگان، و کاربرد واژگان لازم و ملزوم با عنوان باهم‌آیی موجب ارتباط صوری و معنایی جمله‌ها می‌گردد (Halliday & Hassan, 1976: 10). استفاده از ضمایر و عبارات اشاری که مرجوع آن در جمله‌های پیش از آن‌ها ذکر شده باشد، حذف و جایگزینی، انسجام متن را در سطح دستوری رقم می‌زند (Ibid: 15) و نقش‌نماهای گفتمانی که بین دو جمله قرار می‌گیرند و بین آن دو رابطه زمانی، سببی، تقابلی یا اضافی (ارائه معلومات بیشتر در راستای جمله پیش) را برقرار می‌کنند، به عنوان ابزارهای انسجام پیوندی معرفی می‌شوند (Ibid: 45).

از سوی دیگر، کتاب سیبویه به عنوان اولین کتاب دستور زبان عربی، از یک منظر مورد استقبال جامعه بین‌المللی است و از منظر دیگر، سختی و دیرفهمی آن شهره عام و خاص است. اما نظر به جایگاه علمی این کتاب در سطح جهان و کارآیی و تأثیر آن در مطالعات زبان‌شناسی، شایسته است این کتاب مورد توجه و عنایت کافی قرار بگیرد. لذا فارسی‌زبانان در مواجهه با *الکتاب* با دو مسئله روبه‌رو هستند:

الف) فهم *الکتاب* از طریق کشف معنای پنهان‌شده در ابهامات سایه افکننده بر متن اثر.

ب) ترجمه *الکتاب* به زبان فارسی.

این پژوهش با بهره‌گیری از ابزارهای متنی زبان‌شناسی نقش‌گرا به تحلیل و بررسی متن *الکتاب* می‌پردازد و می‌کوشد برخی عوامل سازنده ابهام را از رهگذر عوامل انسجام دستوری شناسایی کند و در فرایند تحلیل مقایسه‌ای، نحوه انتقال این عوامل را در ترجمه‌های موجود *الکتاب* بررسی نماید و برای دو سؤال زیر پاسخ‌هایی را اقامه کند.

### پرسش‌های پژوهش

- عوامل سازنده ابهام در کتاب سیبویه از منظر انسجام دستوری چیست؟
- عوامل سازنده ابهام چگونه به متن مقصد انتقال داده می‌شوند؟

### فرضیه‌های پژوهش

- نظر به اینکه ابزار تحلیل در این جستار، عوامل انسجام دستوری هستند، در بررسی ضمائر، عبارات اشاری، جایگزینی و حذف، مرجوع این عوامل، تعیین‌کننده درجه ابهام یا وضوح یک متن است. لذا دیرفهمی *الکتاب* ما را به این سمت سوق می‌دهد که مرجوعات در این کتاب به سهولت تشخیص داده نمی‌شوند و بسامد بالای استفاده از انسجام دستوری با مرجوعات دیریاب خود بر ابهام متن می‌افزاید.
- اگر این قطعیت حاصل گردد که دیریاب بودن مرجوعات عوامل انسجام دستوری، از جمله عوامل سازنده ابهام در *الکتاب* است، در ترجمه باید با جایگزینی مرجوعات به جای ارجاعات، تا حدی بار کشف معنا را از دوش خواننده بکاهیم و صراحت متن را افزایش دهیم.

### پیشینه پژوهش

پیشینه پژوهش حاضر با محوریت کتاب سیبویه و ترجمه فارسی آن و نیز تبعیت از رویکرد نظریه نقش‌گرای هالیدی و رقیه حسن از دو منظر قابل بررسی است:

### - کتاب سیبویه

تاکنون پژوهش‌های بسیاری در زمینه تبیین و تفسیر آرای زبان‌شناسی سیبویه صورت گرفته است، اما تاکنون کمتر پژوهشی به زبان‌شناسی متن *الکتاب* پرداخته‌اند. از جمله پژوهش‌های صورت گرفته در این زمینه، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- میرحاجی و کرم‌زادگان در مقاله «رمز‌گشایی تعدادی از واژگان کلیدی *الکتاب* (با محوریت جلد اول)» تعدادی از واژگان تأثیرگذار متن *الکتاب* را که معانی مختلفی دارند، با هدف کمک به فهم مخاطب بررسی کرده‌اند.

در زمینه ترجمه *الکتاب* به زبان فارسی نیز تاکنون دو رساله دکتری به عنوان تلاش‌های نخستین در بازگردان کتاب سیبویه به زبان فارسی نوشته شده است.

- کرم‌زادگان در رساله خود به نام «مدرسه سیبویه النحویة ترجمة و شرح و تعلیق علی المجلد الأول من *الکتاب*» ضمن ترجمه جلد اول *الکتاب* به زبان فارسی، به شرح و تعلیق آن نیز پرداخته است.

- قاسمی در رساله خود به نام «دراسة السياق فی کتاب سیبویه من خلال شرح و تعلیق و ترجمه المجلد الثانی» ضمن ترجمه جلد دوم *الکتاب* به زبان فارسی، به شرح و تعلیق آن نیز پرداخته است.

### - عوامل انسجام

پژوهش‌های صورت گرفته در این زمینه در زبان فارسی به سه دسته زیر تقسیم می‌شوند:

الف) پژوهش‌های نخستین که به هدف معرفی این رویکرد صورت گرفته است؛ مانند مقاله «نقش ارجاع شخصی و اشاره‌ای در انسجام شعر عروضی فارسی»، مقاله «نقش عوامل ربط زمانی در انسجام متن»، مقاله «نقش عوامل ربط غیرزمانی در انسجام متن» و مقاله

«نقش ارجاع مقایسه‌ای در انسجام شعر عروض فارسی». محتوای این چهار مقاله بیشتر جنبه تئوری و نظری دارد و نویسندگان کمتر به تطبیق پرداخته‌اند.

ب) پژوهش‌هایی که عوامل انسجامی را در متون مختلف، اعم از دینی و غیردینی استخراج کرده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که متون مورد بررسی انسجام بالایی دارند و بنا بر سبک و سیاق نویسنده هر متن، یک یا چند عامل انسجامی بسامد بالاتری نسبت به دیگر عوامل دارد؛ مانند مقاله «عوامل انسجام متنی در سوره نوح»، مقاله «تحلیل عناصر نقشمند در انسجام بخشی به ساختار آوایی متن (بررسی موردی سوره‌های قمر، الرحمن و واقعه)»، مقاله «بررسی عناصر انسجام متن در نفته‌المصدر بر اساس نظریه هالیدی و حسن و...».

ج) پژوهش‌هایی که عوامل انسجام را در متن مبدأ استخراج نموده، سپس آن عوامل را در متن ترجمه نیز بررسی کرده‌اند. اساس تمام این پژوهش‌ها، الگوی تعادل است و پژوهشگران این دسته، همگی موفقیت یک ترجمه را در تطابق کامل بین صورت‌های انسجامی در دو متن مبدأ و مقصد دانسته‌اند؛ مانند مقاله «مقایسه کاربست عوامل انسجام در سوره اعلی و ترجمه آن از صفارزاده»، مقاله «ارزیابی مقایسه‌ای انسجام در سوره علق و ترجمه آن از حداد عادل بر اساس نظریه هالیدی و حسن»، مقاله «بررسی تطبیقی عناصر انسجام متنی در سوره مبارکه ناس و ترجمه فارسی آن بر پایه نظریه انسجام متن»، مقاله «تحلیل هم‌ارزی انسجام دستوری غیرساختاری در دعای دوازدهم صحیفه سجادیه و ترجمه‌های آن».

ارزش افزوده این مقاله نسبت به سایر پژوهش‌های صورت گرفته این است که اولاً در زمینه فهم الکتاب، می‌کوشد برخی عوامل ابهام‌ساز را شناسایی کند و با بررسی نحوه انتقال این عوامل به زبان فارسی، راهکار مناسبی را در ترجمه ارائه دهد. ثانیاً برخلاف پژوهش‌های پیشین، انتقال بی‌کم‌وکاست صورت‌های انسجامی را بهترین راهبرد بازسازی در متن مقصد نمی‌داند.

## روش پژوهش

پژوهش حاضر با استفاده از روش توصیفی، توضیح مختصری از عوامل انسجام دستوری متن ارائه می‌دهد. سپس با رویکرد تحلیلی و با تکیه به برش‌هایی از متن *الکتاب* به بررسی این عوامل و نقش آن‌ها در ایجاد ابهام در این کتاب و دیرفهمی آن می‌پردازد. سپس با تحلیل مقایسه‌ای این عوامل با ترجمه فارسی *الکتاب*، نحوه انتقال این صورت‌های زبانی را بررسی می‌کند. نظر به گستردگی کار، فضای نمونه‌گیری به جلد اول از پنج جلد *الکتاب* محدود شده است و در بخش ترجمه، به تنها ترجمه فارسی جلد اول، یعنی رساله دکتری «مدرسة سیبویة النحویة: ترجمه و شرح و تعلیق علی المجلد الأول» استناد شده است. یادآوری می‌شود که در این مقاله از سه عنصر ارجاع، حذف و جایگزینی، به دو عنصر ارجاع و حذف بسنده شده است.

### ۱. عناصر انسجام دستوری

#### ۱-۱. ارجاع

ارجاع، رابطه‌ای است که طی آن تعبیر یا تفسیر یکی از طرفین ارجاع، یعنی عنصر پیش‌انگار بر اساس ویژگی‌های معنایی آن عنصر انجام نمی‌شود، بلکه برای این منظور به طرف دیگر رابطه، یعنی مرجوع رجوع می‌شود (Halliday & Hassan, 1976: 2)؛ به تعبیر دیگر، عنصر پیش‌انگار عنصری است که به صورت بالقوه مصادیق فراوانی دارد که برای روشن شدن مصداقش باید به مرجوع آن رجوع کرد (ر.ک؛ غلامحسین‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۲۱). ارجاع زمانی رخ می‌دهد که خواننده یا شنونده بخواهد هویت آنچه را که در باب آن گفتگو می‌شود، به واسطه ارجاع دادن و به عبارت دیگر، در همان بافت بازیابی کند (ر.ک؛ گلشائی، ۱۳۹۲: ۳۴).

ارجاع بر اساس جایگاه کلمه مرجع به دو دسته تقسیم می‌شود: الف) ارجاع درون‌متنی: مرجع، عنصری است درون‌متن. ب) ارجاع برون‌متنی یا موقعیتی: عنصری در متن به

موردی خارج از متن اشاره می‌کند و درک آن وابسته به موقعیت و محیطی است که متن در آن واقع شده است (Halliday & Hassan, 1976: 37). خود عوامل ارجاع به سه دسته شخصی (در موقعیت گفتاری فعال می‌شود و به مقوله شخص ارجاع می‌دهد)، اشاره‌ای (به محل و میزان نزدیکی یا دوری اشاره می‌کند) و مقایسه‌ای (ارجاعی است غیرمستقیم به یکسانی یا شباهت) تقسیم می‌شود (Ibid: 39).

### ۱-۱. ارجاع درون‌متنی

ارجاعات درون‌متنی در کتاب سیبویه به دو دسته تقسیم می‌شوند:

الف) ارجاعاتی که مرجع آن‌ها پیش از ضمیر ذکر شده است و تشخیص آن به راحتی صورت می‌گیرد و مستلزم فکر و اندیشه وافر نیست و بسامد پایینی دارد؛ مانند:

«وقد بین المفعول الّذی هو بمنزلة الفاعل فی أوّل الکتاب» (سیبویه، ۱۹۸۸م، ج ۱: ۸۰).

در اینجا، ضمیر «هو» به «الذی» که همان «المفعول» است، بازمی‌گردد و نیاز به اجتهاد فکری ندارد.

ب) ارجاعاتی که مرجع ضمیر پیش از آن‌ها ذکر شده است، اما تشخیص آن به سهولت صورت نمی‌گیرد و به اندازه یک ارجاع موقعیتی مستلزم تحلیل و بررسی است. از جمله عواملی که سبب این دشواری شده است، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- مرجع ضمیر به یک اسم داخل مثال یا شاهد نحوی بازمی‌گردد و مخاطب بر اساس آموزه‌های خود در همان باب یک واژه را به عنوان مرجع انتخاب می‌کند؛ مانند: «لأنهم لم يجعلوه فعلاً، أو فعل شيئاً فی "اليوم"، إنما هو بمنزلة "لله بلادك"» (سیبویه، ۱۹۸۸م، ج ۱: ۱۹۴).

این جملات از باب سی و نهم کتاب با عنوان "هذا باب من المصادر جری مجرى الفعل المضارع فى عمله و معناه" (همان: ۱۸۹) انتخاب شده است. همان گونه که از عنوان

برمی‌آید، این باب به مصدر و عمل نحوی آن اختصاص دارد. سیبویه در سطرهای پایانی باب می‌گوید: «می‌توان مفعول<sup>۲۰</sup> به یا ظرف را به مصدر اضافه کرد، همان طور که می‌توان این دو را به اسم فاعل اضافه کرد؛ مانند "ضارب عبد الله" و "سارق اللیلة". سپس در ادامه با آوردن یک مصراع می‌گوید: «ولیس مثل: لله درّ الیوم من لامها» (همان: ۱۹۴). سیبویه وجود مشابهت بین صورت‌های ساختاری پیشین و صورت ساختاری موجود در این مصراع را نفی می‌کند و به منظور بیان سبب این عدم مشابهت، جملات انتخاب شده را می‌آورد: «لأنه لم يجعلوه...».

با توجه به توضیحات ارائه شده، روشن می‌شود که مرجع ضمیر «ه» در «لأنه» و مرجع ضمیر «هو» به یکی از واژگان داخل مصراع یا صورت ساختاری آن بازمی‌گردد. در اینجا، تعیین مرجع با استناد به آموزه‌های سیبویه ذیل همین باب امکان‌پذیر است. سخن وی از ترکیب‌های اضافی است که مضاف از اشباه فعل است. بنابراین، در گام اول باید در مصراع به دنبال یک ترکیب اضافی گشت که مضاف آن قادر به عمل نحوی نیست؛ عبارت «درّ الیوم» واجد تمام این شرایط است. لذا در واقع، سیبویه «درّ» را از این مصراع با مصدر و «ضارب» در مثال‌های پیشین خود مقایسه کرده است. بنابراین، مرجع ضمیر «ه» در «لم يجعلوه» به واژه «درّ» در مصراع بازمی‌گردد و با توجه به اینکه ضمیر «هو» شبیه صورت ساختاری «لله بلادك» قرار داده شده، نمی‌تواند مرجع آن یک واژه باشد، بلکه باید یک صورت ساختاری را معادل آن قرار داد. «لله درّ» مانند «لله بلادك» است. خاطر نشان می‌شود که در اینجا دو حذف به قرینه معنوی نیز صورت گرفته است. سیبویه یک بار مشابهت را نفی می‌کند و یک بار بین دو صورت ساختاری مشابهت برقرار می‌کند، اما در هر دو حالت، وجه شباهت را ذکر نمی‌کند. در مورد اول، عملکرد نحوی و عدم عملکرد نحوی را وجه شباهت می‌داند و در مورد دوم، هدف وی از تقابل میان جمله «لله بلادك» و «لله درّ» این است که «درّ» مانند «بلاد» یک اسم است نه شبه فعل.



\* **ترجمه کتاب:** «زیرا "در" در حکم فعل قرار داده نشده است؛ به دیگر سخن، "یوم" معمول "در" نیست و عبارت "لله در" چون عبارت "لله بلادک" است» (کرم‌زادگان، ۱۳۹۵: ۳۵۰).

\* **بررسی ترجمه:** به جای هر دو ضمیر، مرجع آن‌ها ذکر شده است.

۲- مرجع ضمیر به یک اسم داخل مثال یا شاهد نحوی برمی‌گردد و مخاطب باید با استفاده از دانش نحوی از پیش دانسته خود، واژه مورد نظر را به عنوان مرجع تشخیص دهد؛ مانند: «وذلك قولک: "قعد شهرین" و "سيعقد شهرین" و تقول: "ذهب أمس" و "أذهب غدا". فإن شئت، لم تجعلهما ظرفا» (سیبویه، ۱۹۸۸م، ج ۱: ۳۵).

در اینجا پیش از ضمیر «هما»، سه واژه «شهرین»، «أمس» و «غدا» وجود دارد. ضمیر «هما» بر مثنی دلالت می‌کند. بنابراین، هر یک از این سه واژه کنار واژه دیگر یک مجموعه مثنی را تشکیل می‌دهد و می‌تواند مرجع ضمیر واقع شود. این جمله کوتاه که حاوی ضمیر «هما» است. در واقع، بر اساس یک قاعده نحوی بنا شده است که از آغاز کتاب تا اینجا یعنی باب دهم، هیچ توضیحی از سوی سیبویه درباره آن ارائه نشده است، بلکه بسط این قاعده نحوی در باب سی وهفتم به نام «هذا باب جری مجری الفاعل الذی يتعداه فعله إلى مفعولين في اللفظ لا في المعنى» (همان: ۱۷۵) صورت گرفته است.

بر اساس این قاعده نحوی، ظروف متصرف در زبان عربی، اعم از زمان و مکان می‌توانند نقش‌های دیگری را چون مبتدا، خبر، مفعول و... بپذیرند (ر.ک؛ ابن معطی، بی‌تا: ۱۸۴). در این حالت، ظروف از معنای ظرفیت عدول کرده‌اند و یک اسم مانند «زید» محسوب می‌شوند (ر.ک؛ ابن السراج، ۱۹۹۶م، ج ۲: ۲۹۴). در همین راستا، سیبویه در باب سی وهفتم می‌گوید: «جمله "سرت اللیلة أهل الدار" بر اساس عبارت "یا سارق اللیلة أهل الدار" در زبان عربی ساخته می‌شود» (سیبویه، ۱۹۸۸م، ج ۱: ۱۷۵)؛ یعنی در جمله اول، «اللیلة» در لفظ و در عبارت دوم، «اللیلة» در معنا، به طور مجازی، مفعول به حساب می‌آید و در هر دو مورد، از نقش مفعول‌فیه خارج شده است.

با توجه به آنچه گذشت، روشن شد که شرط اول نقش‌پذیری ظروف، متصرف بودن آن‌هاست. در سه مثال سیویه در باب دهم، «أمس» و «غدا» غیرمتصرف هستند. بنابراین، نمی‌توان به آن‌ها نقشی غیر از ظرفیت داد. از این رو، مرجع ضمیر «هما» به «شهرین» بازمی‌گردد و نظر به اینکه «شهرین» در هر دو مثال اول، یک کلمه است، مثنی آوردن ضمیر بدین سبب است که سیویه عدد کلمه «شهرین» را مدّ نظر قرار داده‌است، نه تعداد دفعات تکرار آن را.

\* **ترجمه‌الکتاب:** «از جمله مثال‌ها می‌توان به عبارت‌ها(ی نظیر) "قعد شهرین"، "سقیعد شهرین"، "ذهب أمس" و "سأذهب غدا" اشاره کرد. در دو عبارت "قعد شهرین" و "سقیعد شهرین" می‌توان "شهرین" را (بنا بر بسط کلام) مفعول‌فیه قرار نداد» (کرم‌زادگان، ۱۳۹۵: ۱۰۲).

\* **بررسی ترجمه:** همان‌طور که مشاهده می‌شود، در ترجمه به جای ضمیر، مرجع آن به همراه بافتی که مرجع در آن آمده، ذکر شده‌است و اسم قانون نحوی نیز برای فهم بیشتر در پراتز آورده شده‌است.

۳- بین ضمیر و مرجع آن فاصله زیادی وجود دارد.

«ومثل هذا في البناء على الفعل و بناء الفعل عليه "أيهم". وذلك قولك: "أيهم ترّ يأتك" و "أيهم تره يأتك"» (سیویه، ۱۹۸۸م، ج ۱: ۸۴).

جمله فوق، جمله آغازین آخرین بند از باب بیست و چهارم *الکتاب* است. این باب از *الکتاب* به موضوع «اشتغال» می‌پردازد. سیویه در این باب خاطر نشان می‌کند، مشغول‌عنه به دو اعراب رفع و نصب به کار می‌رود. وی در آغاز باب با استفاده از دو واژه «زید» و «ضرب» به طرح موضوع می‌پردازد و با جمله «زید ضربته» وارد باب اشتغال می‌شود. با ذکر مثال‌هایی از آیات قرآن و ابیات و بیان حالت‌های مختلف مشغول‌به، سخن خود را به بند پایانی می‌رساند. وی در آغاز این بند، بین «أی» و بین «هذا» و ضمیر «ه» در «علیه» رابطه مشابهت برقرار می‌کند. حال سؤال این است که مراد سیویه از «هذا» چیست؟ به دیگر

سخن، ما در اینجا با ساختار یک تشبیه روبه‌رو هستیم که به مشبه‌به (أی) و وجه‌شبه (البناء علی الفعل و بناء الفعل علیه) و ادات تشبیه (مثل) تصریح شده، اما مشبه (هَذَا) به صورت مبهم آورده شده است. در اینجا وجه شبه راه‌گشاست؛ زیرا آنچه به عنوان وجه‌شبه در اینجا ذکر گردیده، در عنوان باب نیز آمده است: «هذا باب ما يكون فيه الإسم مبنيا على الفعل قديم أو آخر و ما يكون فيه الفعل مبنيا على الإسم» (همان: ۸۰). در عنوان این توضیحات برای «الإسم» آورده شده است. بنابراین، بین «الإسم» و «أی» رابطه شباهت برقرار شده است. اما خود واژه «الإسم» نیز در لفافه قرار دارد؛ زیرا محلی به «ال» عهد ذهنی است؛ زیرا مراد از «الإسم» در عنوان، هر اسمی نیست، بلکه هر اسمی همراه با بافت ضمیمه آن است که سیبویه در ادامه به توضیح آن می‌پردازد. اسم به همراه بافت، در این باب «زید» است که تمام مثال‌ها حول محور آن می‌چرخد. با توجه به توضیحات ارائه‌شده، جمله «أیهم تر» هم طراز جمله «زیدا ضربت» و جمله «أیهم تره» هم طراز جمله «زید ضربته» است. این گونه کاربرد ارجاع درون‌متنی می‌تواند حاکی از این باشد که سیبویه انتظار دارد مخاطب او دائماً ذهن خود را هشیار نگه دارد و با به کار بردن اسم اشاره نزدیک به وی تلقین می‌کند که تمام مطالب گفته‌شده در این باب پیش چشمان توست و بین بند آغازین و پایانی هیچ فاصله‌ای وجود ندارد.

\* **ترجمه کتاب:** «أیهم» در عبارت‌های «أیهم تر یا تک» و «أیهم تره یا تک» در معمول فعل واقع شدن و خبر واقع شدن فعل برای آن، نظیر «زید» است.

\* **بررسی ترجمه:** در متن مقصد، به جای عبارت اشاری «هذا»، از مرجوع آن یعنی «زید» استفاده شده است. ضمیر «ه» در ترجمه، اسم اشاره ترجمه شده است، با این تفاوت که در متن مبدأ، با توجه به اینکه «هذا» بر «أی» مقدم است، ضمیر «ه» به «هذا» بازمی‌گردد، اما در بازگردان، با تقدیم مشبه‌به، اسم اشاره به «أی» بازگشته است، هر چند در معنا و صورت نحوی تأثیری ندارد.

## ۲-۱. ارجاع برون‌متنی

ارجاعات برون‌متنی کتاب سیبویه را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

۱- ضمیر مخاطب که خطاب به یک مخاطب فرضی است و وجود خارجی ندارد. سیبویه در *الکتاب* یک سیر روایی تسلسل‌وار دارد و احکام دستوری را برای مخاطب خود روایت می‌کند. وی به شیوه‌های گوناگون با مخاطب خویش در ارتباط است.

الف) مخاطب را مورد خطاب سخن خود قرار می‌دهد؛ مانند: «وذلك قولك: "يوم الجمعة ألقاك فيه" و "أقلّ يوم لا ألقاك فيه" و "أقلّ يوم لا أصوم فيه..."» (همان: ۸۴).

در اینجا، سیبویه سخن خود را خطاب به مخاطب خویش قرار می‌دهد و مثال‌های مورد نظرش را از زبان مخاطب خود بیان می‌کند؛ مخاطبی که وجود خارجی ندارد و در طول زمان می‌تواند هر کسی باشد.

\* **ترجمه‌الکتاب:** «در عبارت‌های (نظیر) "يوم الجمعة ألقاك فيه"، "أقلّ يوم لا ألقاك فيه" و "أقلّ يوم لا أصوم فيه..."» (کرم‌زادگان، ۱۳۹۵: ۲۰۰).

\* **بورسی ترجمه:** در ترجمه، ضمیر مخاطب فرضی حذف گردیده‌است و مثال‌ها به صورت اخباری آورده شده‌اند.

ب) از مخاطب خود به عنوان یک فرد غایب یاد می‌کند؛ مانند: «فأما قوله عزّ وجلّ ﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ فَإِنَّمَا هُوَ عَلَيَّ قَوْلُهُ: "زيداً ضربته"» (سیبویه، ۱۹۸۸م، ج ۱: ۱۴۸).

با توجه به اینکه جمله "زيداً ضربته" هم‌تراز سایر مثال‌هایی است که سیبویه از زبان مخاطب خود نقل می‌کند. لذا مرجع ضمیر "ه" در "قوله" دوم، همان مخاطب فرضی وی است.

\* **ترجمه‌الکتاب:** «اما آیه شریفه (نصب «كلّ») بر اساس (نصب «زيد» در) عبارت "زيداً ضربته" صورت گرفته‌است» (کرم‌زادگان، ۱۳۹۵: ۲۸۷).

\* **بررسی ترجمه:** در ترجمه، گوینده تلویحی حذف، و تنها به ذکر مقول قول یا همان جمله مثال اکتفا شده است.

ج) در یک گفتمان، مخاطب وی در دو حالت خطاب و غیاب قرار می‌گیرد (تغییر شناسه فعل)؛ مانند:

«وإذا نصبَ زيدا لقيت أخاه» فكَأَنَّهُ قَالَ: «لابستُ زيدا لقيت أخاه» (سیبویه، ۱۹۸۸ م، ج ۱: ۸۳).

در اینجا، سخن از نصب مشغول‌عنه است. ابتدا سیبویه جمله مثال را از زبان مخاطب خود نقل می‌کند، سپس جمله زیرساخت مثال مزبور را از زبان یک فرد غایب که همان مخاطب فرضی است، بیان می‌کند.

\* **ترجمه کتاب:** «تقدیر عبارت "زيد لقيتُ أخاه" به هنگام نصب "زيد"، "لابستُ زيدا لقيتُ أخاه" است» (کرم‌زادگان، ۱۳۹۵: ۲۰۰).

\* **بررسی ترجمه:** همان گونه که مشاهده می‌شود، طبق روال جمله‌های پیشین، در ترجمه به جمله‌های مقول قول به غضّ نظر از گوینده آن‌ها اکتفا شده است.

د) در مواردی، علاوه بر قرار دادن یک مخاطب فرضی برای خود، برای آن مخاطب نیز یک مخاطب فرضی دیگر قائل می‌شود و این دو مخاطب به سه صورت با یکدیگر وارد تعامل زبانی می‌گردند:

- مخاطب سیبویه به مخاطب خود اطلاع‌رسانی می‌کند؛ مانند: «فإنما قلتُ "عبد الله"، فنبهته له...» (سیبویه، ۱۹۸۸ م، ج ۱: ۸۱).

در این عبارت، علاوه بر اینکه یک فرد مخاطب سیبویه است، مخاطب سیبویه نیز یک مخاطب دارد. مخاطب سیبویه واژه «عبد الله» را بر زبان می‌آورد تا مخاطب خود را نسبت به «عبد الله» آگاه کند. بنابراین، ضمیر «ه» در «نبهته» به مخاطب مخاطب سیبویه و ضمیر «ه» در «له» به «عبد الله» بازمی‌گردد.

\* **توجمة الكتاب:** «متکلم با گفتن "عبد الله"، توجه مخاطب را به سوی "عبد الله" معطوف می‌سازد» (کرم‌زادگان، ۱۳۹۵: ۱۹۷).

\* **بورسی ترجمه:** در متن مبدأ، دو کنش گفتمانی صورت پذیرفته است: روایت سیبویه و سخن مخاطب سیبویه، اما در متن مقصد، محوریت بر هدف یا پیام کنش کلامی قرار داده شده است.

- مخاطب مخاطب سیبویه در مقام سخنگو ظاهر می‌شود و مخاطب سیبویه در مقام شنونده؛ مانند: «ومثل ذلك "قد علمت لعبد الله تضربه" فدخل "اللام" يدلک أنه إنما أراد به ما أراد إذا لم يكن قبله شيء...» (سیبویه، ۱۹۸۸ م، ج ۱: ۱۵۰-۱۵۱).

سیبویه به مخاطب خود می‌گوید: وقتی جمله "قد علمت لعبد الله تضربه" را می‌شنوی، متکلم جمله، "عبد الله" را مرفوع می‌آورد، به فرض اینکه پیش از "عبد الله" هیچ ناسخی ذکر نشده است. متکلم این جمله همان شخصی است که در برخی گفتمان‌ها مورد خطاب مخاطب سیبویه قرار می‌گیرد.

\* **توجمة الكتاب:** «از دیگر موارد ارجحیت رفع مشغول‌عنه، عبارت "قد علمت لعبد الله تضربه" است. وجود "لام" به ما نشان می‌دهد که متکلم "قد علمت" را نادیده گرفته است و "لعبد الله تضربه" را آغاز کلام فرض کرده است» (کرم‌زادگان، ۱۳۹۵: ۲۸۹).

\* **بورسی ترجمه:** در متن ترجمه، ضمیر "ک"، "ما" ترجمه شده است. با توجه به سیاق ترجمه مورد بررسی که مبتنی بر حذف مخاطب فرضی است، بهتر بود در اینجا نیز هیچ معادلی برای ضمیر "ک" آورده نمی‌شد. از مخاطب مخاطب سیبویه نیز به عنوان "متکلم" یاد شده است.

- بین مخاطب سیبویه و مخاطب مخاطب سیبویه دیالوگی برقرار می‌شود و این دو در مقام پرسشگر و پاسخگو ظاهر می‌شوند؛ مانند: «فمن ذلك قولک: "متی یسار علیه" وهو يجعله ظرفاً فيقول: "اليوم" أو "غدا" أو "بعد غد" أو "يوم الجمعة"» (سیبویه، ۱۹۸۸ م، ج ۱: ۲۱۶).

در اینجا، دو کنش گفتمانی در جریان است: سیبویه در مقام گوینده، در حال شرح احکام برای مخاطب خود است. آنچه سیبویه مشغول به شرح آن است، گفتمانی است که بین مخاطب سیبویه و مخاطب مخاطب سیبویه شکل گرفته است. در این دیالوگ، مخاطب سیبویه در مقام پرسشگر است. وی از مخاطب خود می‌پرسد: «متی یسار علیه؟». مخاطب مخاطب در مقام پاسخگو می‌گوید: «الیوم» أو «غدا» و... .

در این میان، آنچه نیاز به تأمل دارد، جمله معترضه «وهو يجعله ظرفا» است. با توجه به اینکه جمله پیش از پاسخ آورده شده است، دو احتمال برای آن وجود دارد: ۱- خود پرسشگر، یعنی مخاطب سیبویه، «متی» را ظرف قرار داده است. پیش از این نیز بیان شد که سیبویه گاهی مخاطب فرضی خود را غایب قرار می‌دهد. ۲- سیبویه ذهن خوانی کرده است و فرض پاسخگو را زودتر از جواب وی آورده است؛ یعنی مخاطب مخاطب سیبویه «متی» را در ذهن خویش ظرف قرار داده، بر اساس آن، جواب سؤال را داده است.

با توجه به اینکه جمله سؤال یک جمله بی‌نشان است؛ یعنی هیچ نشانه‌ای در جمله سؤال نیست که فرد پاسخ‌دهنده بتواند پی به ذهنیات پرسشگر ببرد و بفهمد که «متی» را در حکم ظرف قرار داده است. بنابراین، جمله معترضه مزبور از فرضیات پاسخ‌دهنده است که سیبویه به عنوان راوی دانای کل به ذهنیات وی اشراف دارد.

\* **ترجمه کتاب:** «از جمله مثال‌ها برای این باب، عبارت "متی یسار علیه" است. مخاطب "متی" را ظرف به حساب آورده است و در پاسخ می‌گوید: "الیوم"، "غدا"، "بعد غد" یا "یوم الجمعة".

\* **بررسی ترجمه:** در متن مقصد تنها یک دیالوگ انتقال داده شده است. طبق روال پیش، مخاطب سیبویه در ترجمه حذف گردیده است و تنها مقول قول وی به عنوان مثال آورده شده است و با توجه به نوع پرسشی بودن مثال، یک مخاطب برای آن در نظر گرفته شده است.

از تحلیل مقایسه‌ای نمونه‌هایی که در این بخش بررسی شدند و سایر نمونه‌های مشابه دیگر که در *الکتاب* وجود دارد، برای ما روشن می‌گردد، صدای دستوری غالب بر کتاب سیبویه، صدای فعال است. او کنشگر سخن را به رسمیت می‌شناسد و وی را وارد تعامل زبانی می‌کند و نشان از این دارد که سیبویه می‌خواهد مخاطب را درگیر فرایند آموزش کند، اما برای مخاطب معاصر این بازی ضمیرها و تغییرات شناسه فعل می‌تواند سردرگم‌کننده باشد و دریافت معنا را به تعویق بیندازد. از این رو، می‌بینیم که صدای دستوری ترجمه، صدای منفعل است. گوینده جملات که از قضا بر شخص معینی دلالت نمی‌کند و حذف آن اطلاعات مهمی را از خواننده نمی‌گیرد، در ترجمه حذف می‌گردد تا توجه به طور کامل به مقول قول داده شود؛ به دیگر سخن، در متن مقصد، بیان روان حکم نحوی از انتقال صدای دستوری سیبویه ارجحیت دارد.

۲- ضمیر مفرد غایب که به عرب‌زبانان بازمی‌گردد؛ مانند: «ومثل ذلك من كلامهم "بنو فلان يطؤون الطريق" و... و قالوا: "صدنا قنوين" و إنما يريد "صدنا بقنوين أو صدنا وحش قنوين" و إنما "قنوان" اسم أرض» (سیبویه، ۱۹۸۸م، ج ۱: ۲۱۳).

در اینجا با سه ضمیر روبه‌رو هستیم. ضمیر "هم"، ضمیر "واو" و ضمیر "هو" مستتر در "یرید" یا به تعبیر دیگر فاعل "یرید" حذف شده است. از راه بینامتنیت روشن می‌گردد، مرجع ضمیر "هم" و "و" عرب‌زبانان فصیح هستند؛ زیرا سیبویه در جای دیگر می‌گوید: «وسمعنا العرب الفصحاء يقولون: ...» (همان: ۲۱۹). بنابراین، سیبویه می‌گوید: گفته‌اند: «صدنا قنوين» و فقط قصدش "صدنا بقنوين..." است. ما به یکباره شاهد حرکت از ضمیر جمع به ضمیر مفرد هستیم. با توجه به اینکه گوینده کلام عرب‌زبانان هستند، آن که قصد و نیت می‌کند نیز خود آن‌ها هستند. بدین ترتیب، سیبویه ابتدا یک جنس از مردم را بیان می‌کند، سپس یک نفر را به نمایندگی از بقیه، برجسته می‌کند و قصد و نیت را به وی نسبت می‌دهد.



\* **ترجمه کتاب:** «مثال دیگر عبارت "بنو فلان يطؤون الطريق" و... و عبارت "صدنا قنوين" به معنای "صدنا بقنوين" یا "صدنا وحش قنوين" است. "قنوان" نام مکان است» (کرم‌زادگان، ۱۳۹۵: ۳۷۵).

\* **بررسی ترجمه:** با توجه به اینکه فاعل در متن مبدأ نیز شبه مجهول است و صدای دستوری آن منفعل به حساب می‌آید، در ترجمه حذف فاعل و اکتفا کردن به ذکر مثال‌ها لطمه‌ای به فحوای کلام وارد نکرده است و از سویی، خواننده را از بازی ضمائر رها نکرده است.

۳- ضمائر غائب و عبارت‌های اشاری که مرجوع آن‌ها عصاره بندهای پیشین یا دانش پیش‌زمینه‌ای است و گاهی نیازمند حرکت رو به جلو در متن است. این گونه ارجاعات در *الکتاب* بسیار کاربرد دارد و در این پژوهش به ذکر چند مورد به عنوان نمونه اکتفا می‌شود: «فاعتبر ما أشکل علیک من هذا بذا» (سیبویه، ۱۹۸۸م، ج ۱: ۱۰۴).

جمله مزبور، جمله آغازین دهمین پاراگراف از باب بیست و نهم *الکتاب* با عنوان «هذا باب ما ينتصب فی الألف» (ر.ک؛ همان: ۱۰۱) است. سیبویه در این جمله می‌گوید: «از این، آنچه به تو دشوار گردید، به این استناد کن». همان طور که مشاهده می‌شود، صورت مسئله و راه‌حل در هاله‌ای از ابهام بیان شده‌اند و باید دید مراد از «هذا» و «ذا» چیست؟

بند اول و دوم این باب به نصب مشغول‌عنه پس از همزه استفهام اختصاص دارد. پس از آن، سیبویه دست به گسترش ساختارهای نحوی می‌زند و جمله‌هایی را مثال می‌آورد که مشغول به ضمیری نیست که به فعل می‌چسبد، بلکه مشغول به ضمیری است که به همراه یکی از متعلقات مشغول‌عنه آمده است؛ مانند عبارت «أعبد الله لقیة أخاه». سپس جملاتی را مثال می‌زند که ساختار زبانی پیچیده‌تری دارند و درصدد است اعراب مشغول‌عنه را در این جملات شرح دهد. وی سه نوع ساختار را تشریح می‌کند:

- «أ + مشغول‌عنه + فعل + متعلق مشغول‌عنه به اعراب رفع + ضمیری که به مشغول‌عنه بازمی‌گردد + اسم اجنبی، مانند جمله "أعبد الله ضرب أخوه زیدا"».

- «أ + مشغولٌ عنه + فعل + متعلق مشغولٌ عنه به اعراب نصب + ضمیری که به مشغولٌ عنه بازمی‌گردد + اسم اجنبی، مانند جمله "أعبد الله ضرب أخاه زيد"».

وی با تشریح این دو ساختار خاطر نشان می‌کند، هر گاه متعلق مشغولٌ عنه مرفوع باشد (ساختار اول)، مشغولٌ عنه نیز مرفوع می‌شود و هر گاه متعلق مشغولٌ عنه منصوب باشد (ساختار دوم)، مشغولٌ عنه نیز منصوب می‌گردد. سپس به سراغ ساختار سوم می‌رود:

- «أ + مشغولٌ عنه + فعل + جار و مجروری که مجرور به حرف جرّ آن ضمیری است که به مشغولٌ عنه بازمی‌گردد + اسم اجنبی؛ مانند جمله "السوط ضرب به زيد"».

وی دربارهٔ اعراب مشغولٌ عنه می‌گوید: «باید جار و مجرور و اسم اجنبی را در این جملات حذف کنیم، یا به دیگر سخن، فقط مشغولٌ عنه و فعل را در نظر بگیریم. در این حالت، اگر مشغولٌ عنه منصوب گردد، جار و مجرور نیز در محل نصب است و مشغولٌ عنه نیز در جمله‌ای که همراه با جار و مجرور و اسم اجنبی ذکر شده، منصوب می‌گردد؛ به عنوان مثال، برای تعیین محل اعراب جار و مجرور در جمله «الخوان أكل اللحم عليه؟»، «اللحم» و «عليه» را حذف می‌کنیم. در جمله باقی مانده، «الخوان» در اصل مفعول و منصوب است. لذا «عليه» نیز در محل نصب است و بنا بر آن «الخوان» نیز در جمله اصلی محسوب می‌آید.

پس از این توضیحات به بند دهم می‌رسیم. همان‌طور که اشاره شد، سیبویه در آغاز آن می‌گوید: «فاعتبر ما أشكل عليك من هذا بنا». قطعاً «هذا» به یکی یا تمام ساختارهای زبانی تشریح شده در بندهای پیشین و «ذا» به راهکارهای ارائه شده از سوی سیبویه بازمی‌گردد. تا اینجا نیمه راه طی شده است. نیمه دیگر راه، حرکت رو به جلو در متن است. سیبویه بلافاصله پس از جمله «فاعتبر ما...» می‌گوید: «فإن قلت: "أزيدُ ذهب به" أو "أزيد انطلق به"، لم يكن إلا رفعا» (سیبویه، ۱۹۸۸ م، ج ۱: ۱۰۴). لذا روشن می‌شود که «هذا» به سومین ساختار و «ذا» به راهکار ارائه شده مبنی بر محل اعراب جار و مجرور به منظور تعیین اعراب مشغولٌ عنه بازمی‌گردد.

با توجه به آنچه گذشت، مرجوع عبارت اشاری در این جمله از *الکتاب*، *عصاره* جملات پیشین است و تشخیص صحیح آن در اینجا علاوه بر حرکت رو به عقب متن، مستلزم حرکت رو به جلو نیز می‌باشد.

**\* ترجمه کتاب:** «لذا توصیه می‌شود در مواردی که تعیین محل جار و مجرور دشوار است، از راهکار ارائه شده (یعنی حذف جار و مجرور و بررسی اعراب اسم باقی مانده) استفاده گردد».

**\* بررسی ترجمه:** در ترجمه، «هذا» به ساختار سوم مرجوع نشده است، بلکه به بخشی از ساختار سوم اشاره شده که با توجه به جملات پسین، چه بسا اشاره دقیق تری به حساب بیاد. درباره «ذا» نیز مرجوع آن جایگزین شده است.

«وإن قَدِمَتِ الإِسْمُ، فهوَ عَرَبِيٌّ جَيِّدٌ كَمَا كَانَ ذَٰلِكَ عَرَبِيًّا جَيِّدًا» (سیبویه، ۱۹۸۸م، ج ۱: ۸۰).

این جملات از نخستین بند باب بیست و چهارم *الکتاب* به نام «هذا باب ما يكون في الإِسْمِ مَبْنِيًّا عَلَى الْفِعْلِ قَدَمٌ أَوْ آخَرٌ...» (سیبویه، ۱۹۸۸م، ج ۱: ۸۰) انتخاب شده است. ضمیر «هو» و عبارت اشاری «ذَلِكَ» نیاز به مرجوع دارند. سیبویه در این بند، جمله «ضربت زيدا» را هم طراز جمله «ضرب زيد عمراً» می‌داند. سپس می‌گوید: «وإن قَدِمَتِ الإِسْمُ...». بنابراین، «هو» به «تقديم الإِسْمِ» که مفهوم «إن قدمت» است باز می‌گردد، اما «ذَلِكَ» به باب دهم از *الکتاب* به نام «هذا باب الفاعل الذي يتعداه فعلة إلى مفعول» (سیبویه، ۱۹۸۸م: ۳۴) اشاره دارد که سیبویه در آنجا تقديم مفعول و اسباب بلاغی آن را شرح می‌دهد؛ به دیگر سخن، اگرچه وی برای یادآوری یک بار دیگر جمله باب دهم (ضرب زيد عمراً) را در این باب نیز تکرار کرده است، اما با به کار بردن «ذَلِكَ»، باب دهم را همچون یک صحنه دور دست در مقابل ذهن مخاطب تداعی می‌کند تا مخاطب با یادآوری مطالب باب دهم، اغراض بلاغی تقديم مفعول را که در آنجا بدان اشاره شده است، به خاطر بیاورد و بر جملات این باب نیز تطبیق دهد.

با توجه به توضیحات مطرح شده، روشن می‌شود که تعیین مرجوع ضمیر در اینجا مفهوم جمله پیشین و تعیین مرجوع عبارت اشاری، دانش پیش‌زمینه‌ای کسب شده از باب‌های پیشین است.

\* **ترجمه‌الکتاب:** «تقدیم اسم (یعنی «زید» در عبارت «ضربت زید») چون تقدیم مفعول در عبارت "ضرب زید عمراً" فصیح و خوب است» (کرم‌زادگان، ۱۳۹۵: ۱۹۵).

\* **بررسی ترجمه:** مرجع ضمیر و عبارت اشاری، جانشین آن دو شده است. اما به‌ناچار غرض سیبویه از به کار بردن اسم اشاره «ذلک» مبتنی بر یادآوری اسباب بلاغی تقدیم مفعول در متن مقصد انتقال داده نشده است؛ زیرا ابهام حاصل از استفاده «ذلک» بار سلبی بیشتری در دریافت معنی دارد تا کارکرد بلاغی ضمنی آن.

## ۲-۲. حذف

فرایند حذف زمانی صورت می‌گیرد که ما در متن خویش، یک عنصر پیش‌انگاشت داشته باشیم؛ یعنی چیزی قبلاً ذکر شده و شناسانده شده باشد. در مواردی که حذف رخ می‌دهد، در واقع، شکافی ساختاری وجود دارد که باید به واسطه ارجاع به یک ساختار مرتبط در متن بلافاصله تکمیل شود (ر.ک؛ گلشائی، ۱۳۹۲: ۳۵). هدف از حذف، انتقال والاترین و رساترین معانی با استفاده از کمترین واژگان است (ر.ک؛ جلالی، ۱۳۸۸: ۲۱). حذف بنا بر قرینه خود به دو دسته تقسیم می‌شود:

### ۲-۲-۱. حذف به قرینه لفظی

«فتقول: "صید علیه یومان" و إنما المعنى "صید علیه الوحش فی یومین" ولکنه أوسع واختصر» (سیبویه، ۱۹۸۸م، ج ۱: ۲۱۱).

باب چهل و یکم از *الکتاب* به ظروف و مصادر متصرفی اختصاص داده شده است که در نقش‌های مختلف به کار برده می‌شوند و سیبویه ضمن بیان زیرساخت این گونه جملات،

این صورت‌های زبانی را از مظاهر توسع سخن و ایجاز آن می‌داند. در جمله انتخاب شده، فاعل دو فعل «اتسع» و «اختصر» ذکر نشده است، یا به تعبیر دیگر، فاعل آن ضمیر «هو» مستتر می‌باشد، اما دو سطر پیش از آن آمده است: «لا تساعهم فی الکلام والایجاز والإختصار» (همان: ۲۱۱). همان طور که مشاهده می‌شود، صفات اتساع، ایجاز و اختصار به کلام نسبت داده شده است. لذا فاعل محذوف نیز «الکلام» است.

\* **ترجمه کتاب:** «مخاطب در پاسخ به این سؤال می‌گوید: "صید علیه یومان". حال آنکه معنای حقیقی این عبارت، "صید علیه الوحش فی یومین" است، اما کلام توسع داده شده، معنای مورد نظر به طور مختصر بیان شده است» (کرم‌زادگان، ۱۳۹۵: ۳۷۳).

\* **بررسی ترجمه:** "کلام" به عنوان فاعل "اتسع"، و "معنای مورد نظر" به عنوان فاعل "اختصر" آورده شده است. اگرچه کلام و معنای آن، دو روی یک سکه هستند، اما با استناد به سخن سیبویه، بهتر است فاعل هر دو فعل، "کلام" قرار داده شود.

## ۲-۲-۲. حذف به قرینه معنوی

- یکی از موارد پربسامد مشترک بین حذف معنوی و حذف لفظی در کتاب سیبویه، حذف فاعل و یکی از موارد پربسامد حذف معنوی، حذف مفضل علیه و سبب تفضیل و نیز حذف وجه شباهت است و اغلب محذوف از مفاهیم جملات پیشین استنباط می‌شود، اما درک آن در مواردی به قرینه عقلی یا حرکت رو به جلو در متن احتیاج دارد؛ مانند:

«فلما صار بمنزلة الوقت في الزمن كان مثله، لأنك قد تفعل بالأماكن ما تفعل بالأزمنة، و إن كان الأزمنة أقوى في قولك وكذلك كان ينبغي أن يكون، إذ صار فيما هو أبعد نحو "ذهب الشام"» (سیبویه، ۱۹۸۸م، ج ۱: ۳۶).

باب دهم از کتاب به بیان تفاوت‌ها و شباهت‌های موجود بین دو فعل لازم و متعددی اختصاص دارد. هر فعلی، اعم از لازم و متعدی، می‌تواند عامل مصدر (مفعول مطلق) یا ظرف زمان و مکان (مفعول فیه) واقع شود. سیبویه در جملاتی که از این باب نقل

شده است، به یکی از مصادیق ظروف مبهم اشاره می‌کند. حذف‌های موجود عبارتند از: حذف فاعل در «صار»، «کان»، «کان ینبغی»، «یکون» و حذف وجه شباهت در «بمنزلة الوقت» که در تمام این موارد، حذف به قرینه لفظی صورت گرفته است و حذف وجه شباهت در «کان مثله»، حذف مفضل علیه و سبب تفضیل در «أقوی»، حذف فاعل در «صار» و حذف مفضل علیه و سبب تفضیل در «أبعد» به قرینه معنوی انجام شده است.

به منظور تعیین واژگان حذف شده به قرینه لفظی، به جملات پیشین آن نگاهی می‌اندازیم. سیبویه می‌گوید: «یتعدی إلی ما کان وقتاً فی الأماکن، کما یتعدی إلی ما کان وقتاً فی الأزمنة، لأنه وقت یقع فی الأماکن ولا یختص به مکان واحد، کما أن ذاک وقت فی الأزمان لا یختص به زمن بعینه» (همان: ۳۶). در اینجا دو اسم وجود دارد: «ما کان وقتاً فی الأماکن» و «ما کان وقتاً فی الأزمنة». فاعل «صار» با توجه به عبارت «بمنزلة الوقت فی الزمن» مشخص می‌گردد و مقابل «وقت فی الزمن»، «وقت فی الأماکن» است. فاعل «کان» با فاعل «صار» یکسان است؛ زیرا «کان» که جواب «لما» است، توضیح بیشتر در باب شباهت بین «وقت فی الأماکن» و «وقت فی الزمن» است. پس از تعیین فاعل «صار» روشن می‌شود که سیبویه «وقت فی الأماکن» را در حکم «وقت فی الزمن» قرار می‌دهد (بمنزلة)، اما وجه شباهت بین آن دو را ذکر نمی‌کند؛ زیرا در جمله پیش از این جمله تصریح می‌کند هر دو بر یک مصداق مبهم دلالت می‌کنند. بنابراین، در پاسخ به این سؤال که «ما وقت فی الأماکن» از چه لحاظ در حکم «ما وقت فی الأزمنة» است، باید گفت: از منظر معنایی و مبهم بودن. سپس در پی این شباهت معنایی، یک شباهت دیگر بین این گونه از ظرف‌های زمان و مکان برقرار می‌کند (کان مثله) و بی‌آنکه به وجه شباهت اشاره کند، در توضیح علت این تشبیه خود می‌گوید: «لأنک قد تفعل بالأماکن ما تفعل بالأزمنة». همان طور که مشاهده می‌شود، واژه «تفعل» به صراحت نشان نمی‌دهد که دقیقاً مخاطب با ظرف‌های زمان و مکان چه می‌کند. لذا برای تفسیر واژه «تفعل» از راه بینامتنیت به سراغ واژه «یتعدی» در جمله پیشین «یتعدی إلی ما کان وقتاً فی الأماکن... کما یتعدی إلی ما کان وقتاً فی الأزمنة» می‌رویم. سیبویه می‌گوید فعل بر ظرف‌های زمان و مکان عمل می‌کند. بنابراین، قصد وی

از «تفعل»، منصوب قرار دادن ظروف به عنوان مفعول فیه است. با این توضیحات، وجه شباهت تشبیه دوم نیز روشن می‌شود. ظرف‌های مکان مبهم از نظر احکام نحوی و منصوب آمدن، مانند ظرف‌های مبهم زمان هستند. در ادامه، سیبویه از رابطه برابری خارج می‌شود و به رابطه تفضیلی روی می‌آورد. وی می‌گوید: «زمان‌ها قوی‌تر هستند». در این ساختار تفضیلی، «الأزمنة» مفضل و «أقوی» اسم تفضیل است و همان‌طور که مشاهده می‌شود، مفضل علیه و سبب تفضیل در اینجا ذکر نشده است. برای درک این رابطه تفضیلی، برخی گفته‌های پیشین سیبویه را مرور می‌کنیم. وی می‌گوید: «لفظ فعل به خودی خود بر دو موضوع دلالت دارد: ۱- عمل یا حالتی به وقوع پیوسته است. ۲- این عمل و حالت در بستر زمان رخ می‌دهد، اما دلالت فعل بر مکان عقلی است؛ زیرا از نظر عقلی هر عمل یا حالتی در یک مکان رخ می‌دهد» (سیبویه، ۱۹۸۸م، ج ۱: ۳۵). با این دانش پیش‌زمینه‌ای می‌توان دریافت مفضل علیه در جمله «كان الأزمنة أقوى»، «الأماكن» و وجه تفضیل «دلالت فعل» است. زمان از نظر دلالت فعل قوی‌تر است؛ زیرا دلالت فعل بر زمان، لفظی و عقلی، اما دلالت آن بر مکان، فقط عقلی است.

سیبویه پس از ارائه این توضیحات، دست به ذهنی خوانی می‌زند و به پرسش مقدر در ذهن خواننده پاسخ می‌دهد مبنی بر اینکه: وقتی گفته می‌شود دلالت فعل بر زمان قوی‌تر از مکان است، این سؤال به ذهن خطور می‌کند که فعل چگونه بر ظرف‌های مکان مبهم عمل و آن‌ها را منصوب می‌کند؟ برای رفع این شبهه، سیبویه رابطه تفضیلی دیگری برقرار می‌کند. وی به مقایسه میان ظرف‌های مکان مبهم و ظرف‌های مکان مختص می‌پردازد و با استمداد از اصل سماع می‌گوید: «نظر به اینکه واژه‌ای مانند "شام" یک ظرف مکان مختص است و در زبان عربی به عنوان مفعول فیه منصوب آمده است، ظرف مکان مبهمی مانند "فرسخ" نیز می‌تواند منصوب بیاید». اگر توضیحات بیان‌شده را بخواهیم در قالب سخن سیبویه قرار دهیم، باید بگوییم فاعل محذوف در "كان یبغی" و "أن یكون"، "ما وقت فی الأماكن" است. در ساختار تفضیلی "هو أبعد"، "هو" مفضل است که خود نیاز به مرجع دارد، "أبعد" اسم تفضیل و مفضل علیه و وجه تفضیل محذوف است. جمله مثال "ذهب

الشام" ما را در یافتن مرجع ضمیر "هو" یاری می‌رساند. مراد از "هو"، "هر ظرف مکانی است که مختص باشد؛ زیرا "شام" نماینده ظروف مکان مختص و محدود است. ظرف مکان مختص دورتر است. ظرف مکان از چه چیزی دورتر است و از چه لحاظ؟ پاسخ دادن به این دو سؤال نیاز به دانش پیش‌زمینه‌ای دارد. ابن‌یعیش در این زمینه می‌گوید: «لفظ فعل دلالت بر مکان نمی‌کند و از راه عقل فهمیده می‌شود که یک رویداد حتماً در یک مکان رخ می‌دهد، اما این دلالت ضمنی تعیین‌کننده نیست که عمل دقیقاً در مدرسه، مسجد و... رخ داده‌است. لذا فعل تنها ظرف مکان مبهم را به عنوان مفعول‌فیه نصب می‌دهد» (ابن‌یعیش، بی‌تا، ج ۲: ۴۳). بنابراین، ظرف مکان مختص از ظرف مکان مبهم در دلالت فعل دورتر است.

اینک به سراغ آخرین محذوف، یعنی فاعل «صار» می‌رویم: «در آنچه که آن دور است، گردید». چه چیزی گردید؟ منصوب گشتن به عنوان مفعول‌فیه، مانند «شام» در جمله «ذهب الشام». فاعل محذوف از فحوای سخنان سیبویه استخراج می‌گردد. لذا یک حذف بدون قرینه لفظی محسوب می‌شود.

\* **ترجمه کتاب:** «از آنجا که (اسم‌های) مکان (مزبور، از نظر مبهم بودن) مثل (ظرف‌های) زمان (مبهم) است، در احکام نحوی نیز با آن برابری می‌کند؛ زیرا هر چند که (دلالت بر) زمان در لفظ (فعل) قوی‌تر است، اما گاهی با ظرف‌های مکان چون ظرف‌های زمان برخورد می‌شود (و ظرف‌های مکان چون ظرف‌های زمان، به عنوان مفعول‌فیه منصوب آورده می‌شوند). از سوی دیگر، وقتی کلمه دورتر (از مکان مبهم) مانند «شام» در عبارت «ذهب الشام» می‌تواند مفعول‌فیه واقع شود، این کلمات نیز صلاحیت مفعول‌فیه واقع شدن را دارند» (کرم‌زادگان، ۱۳۹۵: ۱۰۵).

\* **بررسی ترجمه:** در ترجمه، واژه «مکان» به عنوان فاعل «صار» آورده شده‌است و دو واژه «اسم‌ها» و «مزبور» نیز به عنوان توضیحات بیشتر در پراکنش آورده شده‌اند. با توجه به اینکه فاعل در متن مبدأ محذوف است و مترجم واژه «مکان» را به عنوان جایگزین محذوف آورده، نیازی به استفاده از پراکنش پیش و پس از واژه مکان برای برخی توضیحات



نیست؛ زیرا این توضیحات خود بافت ضمیمه‌ای «مکان» هستند و بخشی از فاعل محذوف به حساب می‌آیند. وجه شباهت «بمنزلة» و «مثله» نیز در پراختز به عنوان توضیح بیشتر ذکر شده است. شرح واژه «تفعل» و ابهام‌زدایی از آن نیز صورت گرفته است. در ساختار تفضیلی «الأزمنة أقوى»، وجه تفضیل در پراختز ذکر گردیده، اما به مفضل علیه اشاره‌ای نشده است و استفاده از واژه «هرچند»، تقابل زمان و مکان را تداعی می‌کند. لذا این اشاره نشدن خللی به فهم وارد نکرده است. به جای ضمیر «هو» در جمله «هو أبعد» از واژه «کلمه» استفاده شده است. با توجه به جایگزینی مرجع به جای ضمیر، بهتر بود مرجع به طور دقیق بیان شود: «ظرف مکان مختص». درباره ساختار تفضیلی «أبعد» نیز به مفضل علیه در پراختز اشاره شده، اما وجه تفضیل آن ذکر نشده است. به فاعل «صار» دوم نیز در قالب یک جمله اخباری اشاره شده است (می‌تواند مفعول فیه واقع شود)، اما درباره فاعل محذوف «کان ینبغی أن یکون»، واژه «این کلمات» جایگزین شده است که بهتر بود در فارسی جایگزینی دقیق صورت می‌گرفت: «ظرف‌های مکان مبهم».

### نتیجه‌گیری

در گام اول این پژوهش، با به کارگیری دو عنصر از سه عنصر انسجام دستوری متن، جلد اول کتاب مورد تحلیل زبانی واقع شد. یافته‌های پژوهش حاکی از این است که بسامد بالای ضمائر شخصی، عبارات اشاری و حذف در کتاب سیبویه، این صورت‌های زبانی را به عنوان ابزار ایجاز، به یک شاخصه سبکی در کتاب تبدیل کرده است. از منظر سنجش انسجام دستوری متن، نظر به غلبه ارجاعات برون‌متنی و حذف‌های به قرینه معنوی بر ارجاعات درون‌متنی و حذف‌های به قرینه لفظی، این امر روشن می‌گردد که درصد انسجام دستوری در کتاب پایین است، هرچند این پژوهش یافته‌ای در زمینه انسجام واژگانی و پیوندی کتاب ندارد. از این رو، با اکتفا به این جستار نمی‌توان درباره درصد نهایی انسجام در کتاب سیبویه نظر داد. اما آنچه حائز اهمیت است، اینکه مرجوعات و حذفیات دشواریاب و خارج از بافت زبانی منجر به سایه افکندن ابهام بر متن کتاب

گردیده، فرایند دریافت معنا را از آن به تعویق انداخته‌است. از سوی دیگر، بررسی عوامل انسجام دستوری در ترجمه‌الکتاب به ما نشان می‌دهد که عدم انتقال صورت‌های زبانی متن مبدأ و جایگزین کردن مرجوعات به جای ارجاعات از یک سو، از ابهام متن ترجمه کاسته‌است و از سوی دیگر، از نظر ساختار، عوامل انسجام دستوری متن مبدأ در متن مقصد به عناصر انسجام واژگانی تبدیل شده‌اند.

### منابع

ابن سراج، محمدبن سهل. (۱۹۹۶م.). *الأصول فی النحو*. ط ۳. بیروت: مؤسسة الرسالة.  
ابن معطی، زین‌الدین. (لاتا). *الفصول الخمسون*. تحقیق محمود محمد الطناحی. القاهرة: مکتبه عیسی البابی الحلبی و شرکاه.

ابن‌عیش، ابن‌علی (بی‌تا). *شرح المفصل*. مصر: إدارة الطباعة المنيرية.  
امرابی، محمدحسن، غلام‌عباس رضایی هفتادر و محمدتقی زند و کیلی. (۱۳۹۶). «ارزیابی مقایسه‌ای انسجام در سوره علق و ترجمه آن از حداد عادل بر اساس نظریه هالیدی و حسن». *پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی*. س ۷. ش ۱۶. صص ۱۱۹-۱۴۹.  
امیری خراسانی، امیر و حلیمه علی‌نژاد. (۱۳۹۴). «بررسی عناصر انسجام متن در نفثة‌المصدر بر اساس نظریه هالیدی و حسن». *متن پژوهی ادبی*. س ۱۹. ش ۶۳. صص ۷-۳۲.

انباری، کمال‌الدین أبو البرکات. (۱۹۶۱م.). *الإنصاف فی مسائل الخلاف بین النحویین البصریین والکوفیین*. ج ۴. القاهرة: مطبعة السعادة.  
اورکی، غلامحسن و الخاص ویسی. (۱۳۹۵). «ارزیابی مقایسه‌ای انسجام در سوره علق و ترجمه آن از حداد عادل بر اساس نظریه هالیدی و حسن». *دو فصلنامه تخصصی علوم قرآن و تفسیر معارج*. س ۲. ش ۱. پی‌پی ۳. صص ۱۲۹-۱۴۶.

- پاشا زانوس، احمد، علیرضا نظری و مریم فولادی. (۱۳۹۴). «تحلیل عناصر نقشمند در انسجام بخشی به ساختار آوایی متن قرآنی (بررسی موردی سوره‌های قمر، الرحمن و واقعه)». *پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن*. ش ۷. صص ۲۵-۴۲.
- جلالی، جلال‌الدین. (۱۳۸۸). «ضرورت و شناخت کاربرد انسجام و پیوستگی در ترجمه انگلیسی قرآن کریم». *ترجمان وحی*. س ۱۳. ش ۱. صص ۱۵-۵۱.
- حمودة، فتحی بیومی. (بی تا). *ما فات الإنصاف من مسائل الخلاف*. بی جا: بی نا.
- سیبویه، عمرو بن عثمان. (۱۹۸۸ م.). *الکتاب*. تحقیق و شرح عبد السلام محمد هارون. ج ۳. قاهرة: مكتبة الخانجي.
- غلامحسین زاده، غلامحسین و حامد نوروزی. (۱۳۸۷). «نقش ارجاع شخصی و اشاره‌ای در انسجام شعر عروضی فارسی». *فصلنامه پژوهش‌های ادبی*. س ۵. ش ۱۹. صص ۱۱۷-۱۳۸.
- غلامحسین زاده، غلامحسین و حامد نوروزی. (۱۳۸۸). «نقش ارجاع مقایسه‌ای در انسجام شعر عروضی فارسی». *پژوهش‌های ادبی*. س ۶. ش ۲۵. صص ۹۱-۱۱۴.
- فلاح، غلامعلی و صدیقه پورا کبر. (۱۳۹۱). «نقش عوامل ربط غیرزمانی در انسجام متن». *فصلنامه زبان و ادبیات فارسی*. س ۲۰. ش ۷۳. صص ۱۲۹-۱۵۲.
- قاسمی، مجید. (۱۳۹۶). «دراسة السياق فی کتاب سیبویه من خلال شرح و تعلیق و ترجمه المجلد الثاني». رساله دکتری. به راهنمایی جلال مرامی. تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
- کرم‌زادگان، زهرا. (۱۳۹۵). «مدرسه سیبویه النحویة: ترجمه و شرح و تعلیق علی المجلد الأول من الكتاب». رساله دکتری. به راهنمایی حمیدرضا میرحاجی. تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
- گلشائی، رامین. (۱۳۹۲). «ارزیابی نظریه‌های انسجام و پیوستگی متنی؛ به سوی چارچوبی برای ارزیابی خوانش‌پذیری در سطح گفتمان». *دوفصلنامه پژوهش و نگارش کتب دانشگاهی*. د ۱۷. ش ۳۱. صص ۳۱-۵۷.

- میرد، أبو‌العباس محمد. (۱۹۹۴م). *المقتضب*. تحقیق محمد عبد الخالق عظیمه. قاهرة: وزارة الأوقاف المجلس الأعلى للشؤون الإسلامية لجنة إحياء التراث الإسلامی.
- میرحاجی، حمیدرضا و زهرا کرم‌زادگان. (۱۳۹۶). «رمزگشایی تعدادی از واژگان کلیدی الکتاب (با محوریت جلد اول)». *فصلنامه ادب عربی*. س ۹، ش ۲. صص ۵۵-۷۷.
- نعمتی قزوینی، معصومه و طاهره ایشانی. (۱۳۹۴). «مقایسه کاربست عوامل انسجام در سوره اعلی و ترجمه آن از صفارزاده». *پژوهش‌های قرآنی*. س ۲۰، ش ۱. پیاپی ۷۴. صص ۱۲۰-۱۴۵.
- نورسیده، علی اکبر و مسعود سلمانی حقیقی. (۱۳۹۷). «تحلیل هم‌ارزی انسجام دستوری غیرساختاری در دعای دوازدهم صحیفه سجادیه و ترجمه‌های آن». *دوفصلنامه پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی*. س ۸، ش ۱۹. صص ۸۱-۱۰۷.
- نوروزی، حامد و غلامحسین غلامحسین‌زاده. (۱۳۸۸). «نقش عوامل ربط زمانی در انسجام متن». *کاوش‌نامه*. س ۱۰، ش ۱۹. صص ۹۷-۱۲۲.
- ولیی، یونس، سید محمود میرزایی الحسینی و محمد فرهادی. (۱۳۹۵). «عوامل انسجام متنی در سوره نوح». *پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن*. س ۵، ش ۱ (پیاپی ۹). صص ۶۹-۸۶.
- Halliday, Michael. & Hassan, Roghayeh. (1976). *Cohesion in English*. London: Longmans.